

بررسی استدلال «درون‌گرایی انگیزشی» راجع به معنا

سید علی کلانتری*

استادیار، گروه فلسفه غرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
a.kalantari@ltr.ui.ac.ir

چکیده

کریپکی از زبان یک شکاک فرضی تز «شناخت‌گرایی معنایی» را نقد و رد می‌نماید. بر اساس تز مذکور، احکامی که حاوی اسناد معنا هستند (مثل این حکم که «مریم از عبارت 'میز' مراد می‌کند») بیانگر حالت ذهنی باور که یک حالت ذهنی صدق‌پذیر است، می‌باشند. برای استدلال علیه این تز، کریپکی از تز دیگری که در ادبیات فلسفی به تز «هنجارمندی معنا» مشهور است استفاده می‌نماید. بر اساس تز اخیر معنای یک عبارت، کاربرد آن عبارت را به نحو هنجارین مقید می‌نماید؛ به عنوان مثال بر اساس این تز اگر من از عبارت 'میز' مراد کنم آنگاه باید عبارت مذکور را فقط به چیزهایی که واقعاً میز هستند اطلاق کنم. از سوی دیگر در فرا اخلاق استدلال مشهوری به نام «استدلال درون‌گرایی انگیزشی» توسط مایکل اسمیت مطرح شده که هدف آن رد تز «شناخت‌گرایی اخلاقی» است. بر اساس تز «شناخت‌گرایی اخلاقی» جملاتی که حاوی اسناد مفاهیم اخلاقی به یک عمل هستند (مثل این حکم که «قتل بد است») بیانگر حالت ذهنی باور که یک حالت ذهنی صدق‌پذیر است، می‌باشند. در این مقاله درباره امکان توسعه استدلال درون‌گرایی انگیزشی مایکل اسمیت به حوزه معنا بحث خواهیم نمود. به بیان دیگر در این مقاله کاری تطبیقی میان دو حوزه مربوط به فرا اخلاق و فلسفه زبان انجام خواهیم داد، با این شرح که بررسی می‌کنیم آیا می‌توان استدلالی مشابه با استدلال مایکل اسمیت را در حوزه معنا مطرح نموده تا از این طریق بر اساس تز هنجارمندی معنا، کذب شناخت‌گرایی معنایی را نتیجه بگیریم یا خیر.

واژه‌های کلیدی: شناخت‌گرایی معنایی، هنجارمندی معنا، سول کریپکی، شناخت‌گرایی اخلاقی، استدلال

درون‌گرایی انگیزشی، مایکل اسمیت

* نویسنده مسئول

۱- مقدمه

معنایی» و تفاوت آن با تز «واقع‌گرایی معنایی»، جمله زیر را در زبان عادی که ممکن است در گزارش‌های هواشناسی معمولی شنیده باشید در نظر بگیرید:

(b): «بندر انزلی دارای بیشترین میزان رطوبت در میان شهرهای ایران است».

اگر کسی اندک اطلاعاتی از هواشناسی و میزان رطوبت موجود در نقاط مختلف ایران داشته باشد، یا به بیان دیگر از امور واقع موجود در عالم که ناظر به جملات معمول در هواشناسی است آگاه باشد، خواهد دانست که جمله فوق صادق است (چراکه بر اساس مطالعات علمی واقعاً میزان رطوبت در بندر انزلی دارای بیشترین مقدار نسبت به دیگر شهرهای ایران است). به بیان کلی‌تر، صدق و کذب جملاتی که در هواشناسی به کار می‌روند با مراجعه به واقعیات ناظر به آن جملات مشخص می‌شوند، مثلاً در مثال بالا امور واقع موجود در عالم که ناظر به جمله (b) می‌باشند مشخص می‌کند که این جمله صادق است اما اگر به جای جمله (b) جمله دیگری که نه بیشترین، بلکه کمترین میزان رطوبت را به شهر انزلی نسبت می‌داد را بیان می‌کردیم این جمله کاذب می‌بود.

مثال هواشناسی مبنای خوبی برای درک بهتر تز «ناواقع‌گرایی معنایی» است چراکه بر اساس این تز چنانکه در بالا هم متذکر شدیم هیچ امر واقعی ناظر به جملاتی که حاوی اسناد معنا هستند، وجود ندارد.^{۱۱} از آنجاکه واقعیات معنایی از نظر کریپکی اصولاً وجود ندارند وی نتیجه می‌گیرد که جملات اسناددهنده معنا مثل (a)، برخلاف جملاتی شبیه (b)، اصولاً صدق‌پذیر نیستند. بر اساس نظر اخیر، کریپکی

کریپکی (1982: 7-55) از زبان یک شکاک فرضی با طرح استدلالی که در ادبیات فلسفی به آن «پارادوکس شکاکانه»^۱ می‌گویند از تز «ناواقع‌گرایی معنایی»^۲ دفاع می‌نماید.^۳ بر اساس این تز، هیچ امر واقعی^۴ ناظر به جملاتی که حاوی اسناد معنا هستند، مثل

(a): «مریم از 'میز' می‌زند»^۵،

وجود ندارد که بر اساس آن این نوع جملات بتوانند صادق یا کاذب باشند. به بیان دیگر بر اساس این تز جملات اسناددهنده معنا اصولاً صدق‌پذیر^۶ نیستند.^۷ تز «واقع‌گرایی معنایی»^۸، در مقابل بیان می‌دارد که جملاتی که حاوی اسناد معنا می‌باشند، مثل جمله (a)، صدق‌پذیر بوده که البته حداقل در برخی موارد صادق هستند.^۹ برای درک بهتر تز «ناواقع‌گرایی

¹ Skeptical paradox

² Semantic ir-realism

^۳ از این پس، برای سهولت و اختصار بجای آنکه از قول شکاک فرضی کریپکی مطالب را نقل کنیم آن را اکثراً از زبان شخص کریپکی نقل خواهیم نمود.

⁴ Fact

⁵ Meaning ascription

⁶ "Marry means table by 'table'"

⁷ Truth-apt

^۸ کریپکی برای توضیح نظر خود بغیر از مثال جمله (a) یعنی این مثال که یک شخص از عبارت 'میز' می‌زند (در رابطه با این مثال همچنین رجوع کنید به Kripke (1982: 19)، از مثال دیگری که یک شخص از عبارت '+' جمع کردن را مراد می‌کند نیز استفاده مینماید (در رابطه با این مثال رجوع کنید به Kripke (1982: 7-8) و همچنین پاورقی ۳۱ در همین مقاله). مثال دوم از مثال اول در ادبیات فلسفی بسیار معروفتر بوده و به وفور مورد اشاره قرار گرفته است. اما ما در این مقاله به منظور عدم تکرار این مثال معروف و تنوع در بحث بیشتر از مثال اول استفاده کرده‌ایم (در این رابطه همچنین بنگرید به پاورقی ۳۱ در همین مقاله).

⁹ Semantic realism

^{۱۰} در خصوص موضع کریپکی و همچنین تعاریف نظریه «واقع‌گرایی معنایی» و همچنین نظریه «ناواقع‌گرایی معنایی» می‌توانید بنگرید به Kripke (1982: 21-22) و یا Miller (2007: 165-6).

^{۱۱} از این به بعد برای سهولت به این امور واقع، «واقعیات معنایی» خواهیم گفت.

کریپکی برای توجیه نظر خود مبنی بر این که واقعیات معنایی وجود ندارند تئوری‌های معنایی مختلف را یک به یک طرح و نقد می‌کند. هر کدام از این تئوری‌ها مدعی وجود واقعیات معنایی خاصی هستند، و اگر چنانکه شکاک کریپکی مدعی است هیچکدام از این تئوری‌ها قابل قبول نباشد می‌توان چنین نتیجه گرفت که واقعیات معنایی وجود ندارد.

از میان استدلال‌های مختلف و متعددی که کریپکی علیه تئوری‌های معنا ترتیب می‌دهد، استدلال وی علیه تئوری تمایلی معنا^{۱۵}، نظر به تاثیرات زیادی که در ادبیات فلسفی معاصر داشته، از اهمیت خاصی برخوردار بوده است.^{۱۶} بر اساس تئوری تمایلی معنا، واقعیات معنایی، همان تمایلات رفتاری^{۱۷} ما برای کاربرد یک عبارت به نحوی خاص می‌باشند. منظور از تمایلات رفتاری، رفتارهای بالقوه و یا به بیان دقیق‌تر رفتارهایی که اگر شرایط مقتضی^{۱۸} برای بروز آن محقق شود بروز خواهند یافت، است. این نظریه را در بخش اول مقاله پیش رو به صورت مفصل‌تری تشریح خواهیم نمود.

یکی از انتقادات مهم کریپکی علیه نظریه تمایلی معنا ناظر به مسئله «هنجارمندی معنا» است، از نظر وی نظریه تمایلی معنا قادر به توضیح «هنجارمندی معنا» نیست. وی این مطلب را با یک مثال توضیح می‌دهد:

¹⁵ Dispositional theory of meaning

^{۱۶} به غیر از تئوری تمایلی معنا که مورد نظر ما در مقاله پیش روست، کریپکی تئوری‌های دیگر معنا مثل تئوری معنای رفتارگرایانه، تئوری معنای مبتنی بر پیروی از قواعد، تئوری معنایی افلاطون‌گرایانه و تئوری معنایی مبتنی بر تصاویر و حالات ذهنی و چند تئوری دیگر را نیز مورد نقد قرار می‌دهد. بحث در این مورد خارج از بحث فعلی ماست.

¹⁷ Dispositions

¹⁸ Ideal conditions

تو «شناخت‌گرایی معنایی»^{۱۲} را نیز مورد انکار قرار می‌دهد. بر اساس تو شناخت‌گرایی معنایی احکامی که اسناددهنده معنا هستند بیانگر حالت ذهنی باور^{۱۳} که یک حالت ذهنی صدق‌پذیر است، می‌باشند (در خصوص این تعریف می‌توانید همچنین بنگرید به (Miller, 2007: 165-6).^{۱۴}

¹² Semantic non-cognitivism

¹³ Belief

^{۱۴} یک توضیح اضافی در مورد مفهوم باور و صدق‌پذیری آن و همچنین معرفی چند منبع اضافی در این خصوص می‌تواند برای خوانندگان علاقه‌مند مفید باشد. در فلسفه ذهن معمولاً حالات ذهنی را به انواع مختلفی مثل باور، آرزو، تصور و غیره تقسیم می‌نمایند. به عنوان مثال باور من به اینکه «اصفهان زیباترین شهر ایران است» و این آرزوی من که «اصفهان زیباترین شهر ایران باشد» دو حالت ذهنی مختلف من راجع به یک گزاره می‌باشند. لازم به ذکر است که یکی از پر بحث‌ترین مباحث در فلسفه ذهن معاصر راجع به چیستی گرایش گزاره‌ای «باور» و تفاوت آن با دیگر گرایش‌های گزاره‌ای مثل آرزو می‌باشد. در ادبیات فلسفی برای تعریف حالت ذهنی باور و بیان تمایز آن با دیگر حالت‌های ذهنی معمولاً این‌گونه گوییم و یلیامز (1973) را مورد تایید قرار می‌دهند که «باور ذاتاً ناظر به هدف صدق است» (belief constitutively aims at truth). فیلسوفان این‌گونه گوییم و یلیامز را بیانگر صدق مفهومی راجع به باور می‌دانند، به این معنا که هدف شخص به هنگام اتخاذ یک باور (برخلاف هدف شخص به هنگام اتخاذ یک حالت ذهنی غیر از باور، مثل آرزو) «بازنمایی» (representing) آنچه صادق است میباشد، و یا به بیان دیگر هدف شخص به هنگام اتخاذ یک باور اتخاذ «باور صادق» (a true belief) می‌باشد و نه «باور کاذب» (a false belief). اینکه من باور دارم که «گرمایش زمین محصول فعالیت‌های انسانی است»، علیرغم برخی نظریات و همچنین تبلیغات صنایع بزرگ اقتصادی فاسد و آلوده‌کننده محیط زیست علیه این نظریه، به این خاطر است که من واقعا فکر می‌کنم که باور من صادق است، یعنی واقعا اینطور است که گرمایش زمین محصول فعالیت‌های انسانی است. اکنون اگر چنانکه نظریه ناواقع‌گرایی بیان میکند بگوییم احکامی که اسناددهنده معنا هستند اصولاً صادق‌پذیر نیستند. به این معناست که این احکام بیانگر حالت ذهنی باور نیستند، در غیر این صورت باور دیگر ناظر به هدف صدق نخواهد بود. در این خصوص به غیر از مقاله (Williams 1973) می‌توانید به (Miller 2007) فصل ۵ و یا این مقاله از من (کلانتری ۱۳۹۳) مراجعه فرمایید.

تمامی مطالب مرتبط با این حوزه خارج از هدف و محدوده مقاله پیش روست. در این مقاله ما بر موضوعی خاص و فنی در ارتباط با تبعات و لوازمی که هنجارمندی معنا برای نظریه شناخت‌گرایی معنایی به همراه می‌آورد متمرکز خواهیم شد؛ به این منظور ابتدا بر مباحث مشابهی که در فرااخلاق^{۲۳} وجود دارد به شرح زیر متمرکز خواهیم شد. استدلال معروفی در فرااخلاق به عنوان استدلال «درون‌گرایی انگیزشی»^{۲۴} وجود دارد که توسط یکی از تاثیرگذارترین فیلسوفان اخلاق معاصر یعنی مایکل اسمیت^{۲۵} (1994) مطرح شده و هدف از طرح این استدلال رد تنز «شناخت‌گرایی اخلاقی» است. نظریه «شناخت‌گرایی اخلاقی» ادعا می‌کند که جملاتی که حاوی اسناد مفاهیم اخلاقی به یک عمل هستند، مثل

(d): «قتل بد است»^{۲۶}

بیانگر حالت ذهنی باور که یک حالت ذهنی صادق‌پذیر است، می‌باشند.^{۲۷} نظریه «شناخت‌گرایی اخلاقی» و استدلال «درون‌گرایی انگیزشی» مایکل اسمیت را در بخش دوم مقاله بیشتر تشریح خواهیم نمود. در بخش سوم و چهارم مقاله این مسئله را بررسی خواهیم کرد که بنا فرض درستی استدلال «درون‌گرایی انگیزشی» در حوزه فرااخلاق آیا ارائه استدلال مشابهی در حوزه معنا ممکن هست یا نه؟ به بیان دیگر همانطور که اسمیت بر اساس هنجارمندی قواعد اخلاقی علیه نظریه «شناخت‌گرایی اخلاقی» استدلال می‌کند، آیا در حوزه معنا نیز می‌توان استدلال مشابهی مبتنی بر هنجارمندی معنا ترتیب

فرض کنید که من از '+' جمع کردن را مراد می‌کنم. رابطه این فرضیه با این سوال که من چگونه پاسخ سوال " $68+57=?$ " را خواهم داد، چیست؟ طرفدار نظریه تمایلی معنا نظری توصیف محور^{۱۹} از این رابطه ارائه می‌کنند، به این معنا که اگر من از '+' جمع کردن را مراد می‌کردم آنگاه پاسخ ۱۲۵ را خواهم داد. اما این نظر درستی در باب این رابطه که هنجارین^{۲۰} است ناست. مطلب این نیست که اگر من از '+' جمع کردن را ... [مراد کنم] آنگاه پاسخ ۱۲۵ را خواهم داد، بلکه اگر ... [من از '+' جمع کردن را مراد کنم] باید^{۲۱} جواب ۱۲۵ را بدهم (Kripke 1982: 37).

از نظر کریپکی معنای یک عبارت یعنی آنچه شخص از یک عبارت مراد می‌کند نحوه کاربست آن عبارت را به نحو هنجارین مقید می‌کند؛ در مثال فوق اگر کسی از '+' جمع کردن را مراد کند آنگاه در پاسخ سوال " $68+57=?$ " باید پاسخی را بدهد که واقعاً حاصل جمع آن دو عدد است. و این در حالی است که نظریه تمایلی معنا حداکثر می‌تواند توضیح دهد که اگر کسی از '+' جمع کردن را مراد کند آنگاه وی در شرایط مقتضی پاسخی را خواهد داد که واقعاً حاصل جمع آن دو عدد است. برای درک بهتر تئوری تمایلی معنا و همچنین نقد کریپکی، بخش اول مقاله را به شرح مفصل تر این موارد اختصاص داده‌ایم.

بحث در مورد هنجارمندی معنا، اینکه آیا این نظر قابل قبول است یا نه، و همچنین تبعات و لوازمی که این نظریه با فرض صحت آن برای نظریات واقع‌گرایی معنایی و شناخت‌گرایی معنایی به همراه می‌آورد بحثی است دامنه‌دار و مفصل و بالتبع بررسی

²³ Meta-ethics

²⁴ Motivational internalism argument

²⁵ Michael Smith

²⁶ "Marry means table by 'table'".

²⁷ در خصوص این تعریف می‌توانید همچنین بنگرید به Miller (2003: 168).

¹⁹ Descriptive

²⁰ Normative

²¹ Will

²² Should

یکی از اشکالات مهم تبیین رفتارگرایانه از معنا از نظر شکاک کریپکی آن است که این نظریه نمی‌تواند مشخص کند که مریم با به کار بردن عبارت 'میز'، میز را مراد می‌کرده و نه چیز دیگری مثلاً به نام میص^{۲۹} را، و توضیح آنکه:

منظور از یک میص آن چیزی است که میز است وقتی که بیرون برج ایفل باشد، یا صندلی است وقتی داخل برج ایفل باشد (در خصوص این مثال نگاه کنید به (Kripke, 1982: 19).

اکنون فرض کنید که مریم تاکنون به برج ایفل نرفته باشد. در این صورت واضح است که رفتارهای گذشته وی هم با این فرضیه سازگار است که وی از عبارت 'میز'، میز را مراد می‌کند و هم با این فرضیه که وی از عبارت مذکور، میص را مراد می‌کند. به بیان دیگر یک مشکل تئوری رفتارگرایانه معنا از نظر کریپکی آن است که این تئوری نمی‌تواند میان این دو فرضیه که مریم از عبارت 'میز' میز را مراد می‌کند و یا اینکه وی از آن عبارت میص را مراد می‌کند تمایز بگذارد. گفتنی است که در ادبیات فلسفی اصطلاحاً به این مشکل، مشکل فصلی^{۳۰} می‌گویند. از نظر شکاک کریپکی از آنجا که تئوری رفتارگرایانه معنا قادر به حل مشکل فصلی نیست لذا نظریه معقولی در باب معنا ناست. اجازه دهید مطلب را برای فهم بهتر به شکل دیگری هم بیان کنیم: معنای عبارتی مثل 'میز' شهوداً قرار است تعداد نامحدود^{۳۱} از کاربرتهای درست^{۳۲} آن عبارت را در هر موقعیت

داده و کذب نظریه شناخت‌گرایی معنایی را نتیجه گرفت؟ مدعای اصلی این مقاله این است که خیر، یعنی نمی‌توان بر اساس ایده هنجارمندی معنا، علیه نظریه «شناخت‌گرایی اخلاقی» استدلال نمود. مقاله را با استدلال و سپس یک نتیجه‌گیری در این خصوص به پایان خواهیم برد.

۱- نظریه تمایلی معنا

چنانکه ذکر شد بر اساس تئوری تمایلی معنا، واقعیات معنایی همان تمایلات رفتاری ما برای کاربرد یک عبارت به نحوی خاص هستند. این مطلب را می‌توان به شکلی دقیقتر و توسط یک مثال به صورت زیر بیان کرد:

جمله «مریم از 'میز' میز را مراد می‌کند» صادق است اگر و تنها اگر مریم دارای تمایلات رفتاری برای اطلاق عبارت 'میز' به چیزی باشد که آن چیز واقعاً میز است.

پیش از توضیح بیشتر نظریه فوق و همچنین ایده تمایلات رفتاری در این نظریه، تذکر این نکته خصوصاً برای خوانندگانی که کمتر با ادبیات فلسفی مربوط به «پارادوکس شکاکانه» کریپکی آشنا هستند مفید فایده خواهد بود که تئوری تمایلی معنا را نباید با تئوری رفتارگرایانه معنا^{۲۸}، که البته آن هم توسط کریپکی مورد نقد قرار می‌گیرد، خلط نمود. توضیح آنکه تئوری رفتارگرایانه معنا بیان می‌کند که واقعیات معنایی، همان رفتارهای بالفعل ما در کاربرد عبارات زبانی هستند. بر اساس این نظر به عنوان مثال اینکه مریم از 'میز' میز را مراد می‌کند را باید بر اساس رفتارهای بالفعلی که تاکنون از وی بروز کرده توضیح داد به این صورت که وی تاکنون عبارت 'میز' را فقط به چیزهایی که واقعاً میز هستند اطلاق کرده است.

^{۲۹} کریپکی عبارت *tabair* را در این خصوص بکار برده و ما به جای آن در متن فارسی عبارت میص را بکار بردیم.

^{۳۰} Disjunctive problem

^{۳۱} Infinite

^{۳۲} Correct use

^{۲۸} Behaviorial theory of meaning

شخص مثل مریم از 'میز'، میز را مراد می‌کرده و یا چیز دیگری مثلاً به نام میض را و توضیح آنکه: منظور از یک میض هرآن چیزی است که میز است وقتی مریم دارای تمایل رفتاری در اطلاق 'میز' به آن باشد و یا صندلی باشد وقتی مریم دارای چنین تمایل رفتاری نباشد.

پس به طور خلاصه از نظر شکاک کریپکی چون تمایلات رفتاری ما محدود هستند لذا نظریه تمایلی رفتاری نمی‌تواند میان این دو فرضیه که مریم از 'میز' میز را مراد می‌کند و یا اینکه وی از 'میز' میض را مراد می‌کند تمایز بگذارد و لذا مشکل فصلی باز هم به جای خود باقی است.^{۳۴}

^{۳۴} کریپکی، بغیر از مثال میز که در متن مقاله ذکر گردید، مثال معروفتر دیگری هم برای توضیح مشکل فصلی ذکر می‌کند که ذیلاً بطور خلاصه برای خوانندگان علاقه‌مند ذکر می‌نمایم (در این رابطه پاورقی ۸ همین مقاله را هم مطالعه بفرمایید). فرض کنید که تا کنون اعدادی که با هم جمع کرده‌اید کمتر از ۵۷ بوده‌اند و اکنون کسی از شما می‌پرسد که حاصل جمع " $57+68=?$ " چیست؟ شما با اندکی تأمل پاسخ می‌دهید ۱۲۵. اینک فرض کنید که با یک شکاک عجیب مواجه می‌شوید که پاسخ شما را به صورت زیر به چالش میکشد. او اصرار دارد که آنچه شما تاکنون از علامت '+' مراد می‌کردید نه تابع جمع بلکه تابع دیگری مثل تابع جمع بوده با این شرح که اگر دو عدد x و y را با هم جمع کنیم آنگاه

(۱) اگر آن دو عدد کوچکتر از ۵۷ باشند، حاصل همان جمع دو عدد است

و

(۲) اگر آن دو عدد بزرگتر از ۵۷ باشند حاصل ۵ خواهد بود. در واقع شکاک مذکور اطمینان ما را به پاسخ ۱۲۵ نسبت به سوال " $57+68=?$ " با پیش کشیدن این امکان که قبلاً از علامت '+' تابع جمع و نه تابع جمع را مراد می‌کردیم به چالش می‌کشد و لذا وی نتیجه می‌گیرد که ما در پاسخ سوال مذکور بایستی پاسخ ۵ و نه ۱۲۵ را ارائه نماییم. اگر ما بر درستی پاسخ ۱۲۵ اصرار ورزیم آنگاه شکاک از ما می‌خواهد که دلیلی برای اطمینان خود به پاسخ ۱۲۵ به او ارائه دهیم، بدین منظور وی از ما می‌خواهد که بگوییم بر اساس چه واقعیت معنایی مطمئنیم که در گذشته از علامت '+' تابع جمع و نه

زمانی و مکانی (اعم از آنکه در برج ایفل باشد و یا هر جای دیگر، و یا حتی در هر زمانی که باشد و قس علیهذا) مشخص سازد اما از آنجاکه تئوری رفتارگرایانه معنا، معنای یک عبارت را بر اساس رفتارهای بالفعل که طبعاً تعداد آنها محدود^{۳۳} است توضیح می‌دهد، لذا نمی‌تواند توضیح مناسبی از معنای یک عبارت ارائه دهد.

توضیحاتی که بیان نمودیم زمینه مناسبی برای فهم بهتر نظریه تمایلی معنا و تفاوت آن با نظریه رفتارگرایانه معنا فراهم می‌آورد. نظریه تمایلی معنا ناظر به رفتارهای بالفعل که طبعاً تعداد آنها محدود است نیست، بلکه واقعیات معنایی را بر اساس رفتارهای بالقوه و یا به بیان دقیقتر رفتارهایی که اگر شرایط مقتضی برای بروز آن محقق شود بروز خواهد یافت، توضیح می‌دهد و لذا ممکن است چنین به نظر برسد که این نظریه دچار مشکل فصلی نخواهد شد. اما چنانکه کریپکی استدلال می‌کند از آنجاکه تمایلات رفتاری ما متعلق به ما هستند و همچنین اینکه ما موجودات محدودی هستیم مثلاً گنجایش مغزی یا عمر محدودی داریم، این تمایلات نیز محدود هستند و بنابراین ما نمی‌توانیم دارای تمایلات رفتاری برای کاربست درست یک عبارت (مثل 'میز') در تعداد نامحدود موقعیت کاربست آن عبارت باشیم. از آنجاکه تعداد میزهای ساخته شده در کل عالم از ابتدای ازل تا آخر ابد بسیار بسیار پرشمار بوده و لذا یک شخص به خاطر محدودیت‌هایی که دارد، مثل داشتن عمر محدود، نمی‌تواند دارای تمایل رفتاری در اطلاق 'میز' به تمام چیزهایی که واقعاً میز هستند باشد لذا نظریه تمایلی معنا نمی‌تواند مشخص کند که آیا یک

³³ Finite

را بر اساس مثال 'میز' که در بالا ذکر گردید بیان کنیم. از نظر کریپکی و بنا بر ایدهٔ هنجارمندی معنا اگر کسی از 'میز'، میز را مراد کند آنگاه وی باید 'میز' را به چیزی که واقعاً میز است اطلاق کند. و این در حالی است که نظریهٔ تمایلی معنا حداکثر می‌تواند توضیح دهد که اگر کسی از 'میز'، میز را مراد کند آنگاه وی در شرایط مقتضی 'میز' را به چیزی که واقعاً میز است اطلاق خواهد کرد (در خصوص موضع کریپکی در مورد هنجارمندی معنا همچنین می‌توانید بنگرید به بخش سوم همین مقاله و یا Kripke, 1982: 37 و یا Boghossian, 1989: 169-171). از نظر کریپکی این بدان معناست که نظریهٔ تمایلی معنا قادر به تبیین هنجارمندی معنا نبوده و لذا نظریه‌ای غیر قابل قبول است.

از نظر کریپکی و همچنین فلاسفهٔ دیگری که اصطلاحاً هنجارگرا^{۳۵} نامیده می‌شوند (مثل Wright 2001, Brandom 1994, McDowell 1984, Boghossian 1989) مسئلهٔ هنجارمندی معنا مستقل از مسئلهٔ فصلی قادر به مسجل نمودن عدم اعتبار نظریهٔ تمایلی معناست.^{۳۶} در این مقاله ما به تبیین کریپکی و فیلسوفان مذکور دیگر فرض می‌کنیم که معنا هنجارین بوده و سپس لوازم و تبعات این نظریه را برای نظریهٔ «شناخت‌گرایی معنایی» بررسی خواهیم نمود. بدین منظور چنانکه در بخش مقدمه نیز ذکر

به غیر از مسئلهٔ فصلی، کریپکی نقد مهم دیگری را نیز علیه نظریهٔ تمایلی معنا مطرح می‌کند. این نقد چنانکه در بالا هم بیان کردیم ناظر به این مسئله است که از نظر کریپکی نظریهٔ تمایلی معنا قادر به تبیین هنجارمندی معنا ناست. اجازه دهید برای درک بهتر این مطلب (به جای مثال «+») که در مقدمه و همچنین پاورقی ۳۲ ذکر شد) یکبار هم نکتهٔ کریپکی

تابع جمع را مراد می‌کردیم. از نظر کریپکی واقعیات معنایی مورد سوال شکاک نمی‌توانند ناظر به رفتارهای بالفعل ما در گذشته باشند زیرا از آنجاییکه بنا به فرض قبلاً فقط اعداد کوچکتر از ۵۷ را با هم جمع کرده‌ایم، رفتارهای بالفعل گذشته ما هم با این فرضیه سازگار است که ما از علامت '+' جمع را مراد می‌کردیم و هم با این فرضیه سازگار است که ما از علامت مذکور جمع را مراد می‌کردیم. و این بدان معناست که نظریهٔ رفتارگرایی معنا نادرست است چراکه نمی‌تواند از پس توضیح مسألهٔ فصلی برآید. همچنین از نظر کریپکی تمایلات رفتاری نیز نمی‌تواند واقعیات معنایی مورد سوال در سناریوی فوق باشند و در این صورت نظریهٔ تمایلی معنا نادرست است. دلیل کریپکی چنانکه در متن مقاله هم توضیح دادیم آنست که تمایلات رفتاری ما متعلق به ما هستند و از آنجاییکه ما موجودات محدودی هستیم (مثلاً عمر محدود یا گنجایش مغزی محدودی داریم) لذا تمایلات رفتاری ما نیز محدود می‌باشند، بر این مبنا شکاک می‌تواند ادعا کند که نظریهٔ تمایلی معنا نمی‌تواند مشخص کند که یک شخص از علامت "+" جمع کردن را مراد می‌کرده و یا تابع دیگری مثل جمع کردن را و توضیح آنکه اگر دو عدد X و Y را با هم جمع کنیم آنگاه

(۱) اگر آن دو عدد به اندازهٔ کافی کوچک باشند که شخص دارای تمایل رفتاری برای انجام محاسبه بر روی آنها باشد، حاصل همان جمع دو عدد می‌باشد

و

(۲) در غیر این صورت حاصل ۵ خواهد بود.

از آنجاییکه بنا بر پیشنهاد نظریهٔ تمایلی معنا، واقعیات معنایی همان تمایلات رفتاری ما می‌باشند و در ضمن چون تمایلات رفتاری ما هم با این فرضیه سازگار است که ما از علامت '+' جمع را مراد می‌کردیم و هم با این فرضیه سازگار است که ما از علامت مذکور جمع را مراد می‌کردیم، بنابراین نظریهٔ تمایلی معنا از پس توضیح مسألهٔ فصلی بر نمی‌آید و لذا این نظریه نادرست است (در این خصوص این استدلال همچنین می‌توانید بنگرید به: Miller (2007: 173).

³⁵ Normativist

³⁶ لازم به ذکر است که بر خلاف فیلسوفان مذکور، فلاسفهٔ ضد هنجارگرا این نظر کریپکی که معنا هنجارین میباشد را نمی‌پذیرند و بالتبع مسألهٔ هنجارمندی معنا را نقد مستقلی بر نظریهٔ تمایلی معنا به حساب نمی‌آورند. بحث در مورد اختلاف میان این دو گروه فلاسفه چنانکه گفتیم خارج از هدف فعلی ما در مقاله پیش روست؛ خوانندگان علاقه‌مند برای اطلاع از نظر فلاسفهٔ ضد هنجارگرا می‌توانند به عنوان مثال رجوع کنند به (Hattiangadi (2007 و Fodor (1990).

برانگیخته^{۴۰} می‌گردد.^{۴۱} پس به طور خلاصه بنا بر این تز:

۲- یک صدق مفهومی راجع به احکام اخلاقی آن است که اگر شخصی حکم کند که یک عمل اخلاقاً درست است (مثل اینکه حکم کند کمک کردن به زلزله‌زدگان شهر بم به لحاظ اخلاقی درست است) آنگاه شخص مذکور، البته به این شرط که وی شخص معقولی باشد، برای انجام عمل مذکور دارای انگیزه خواهد بود (مثلاً برای انجام کمک به زلزله‌زدگان شهر بم دارای انگیزه خواهد بود) (این گزاره ناظر به «تز درونگرایی انگیزشی اخلاقی» است).

گزاره سوم ناظر به یکی از تزه‌های معروف در حوزه فلسفه فعل^{۴۲} بوده که اصطلاحاً تز «هیومی فعل»^{۴۳} نامیده می‌شود. این تز بیان می‌کند که باور و آرزو^{۴۴} حالات ذهنی مجزا هستند به این مفهوم که هیچ رابطه مفهومی میان یک باور خاص و یک آرزوی خاص وجود ندارد، اما نکته مهم آنکه هیچ

گردید این مسئله را بررسی خواهیم کرد که آیا با فرض درستی استدلال «درون‌گرایی انگیزشی» مایکل اسمیت در حوزه اخلاق، ارائه استدلال مشابهی در حوزه معنا ممکن هست یا نه؟ پیش از بررسی این مطلب بدیهی است که ابتدا باید استدلال «درون‌گرایی انگیزشی» اسمیت را تشریح نماییم.

۲- استدلال «درون‌گرایی انگیزشی» مایکل اسمیت در حوزه اخلاق

هدف از طرح استدلال «درون‌گرایی انگیزشی» انکار نظریه شناخت‌گرایی اخلاقی است. برای توضیح این استدلال باید ابتدا سه گزاره را مد نظر قرار دهیم. گزاره اول ناظر به مدعای شناخت‌گرایی اخلاقی است:

۱- یک حکم اخلاقی (مثلاً این حکم که کمک کردن به زلزله‌زدگان شهر بم به لحاظ اخلاقی درست است) بیانگر یک باور است (این گزاره ناظر به نظریه شناخت‌گرایی اخلاقی است).

گزاره دوم ناظر به تزی خاص در فرااخلاق بوده که مدافع اصلی آن مایکل اسمیت است، در ادبیات فلسفی به این تز «تز درون‌گرایی انگیزشی اخلاقی»^{۳۷} می‌گویند. این تز بیان می‌کند که یک رابطه ضروری و مفهومی میان این حکم که عملی خاص اخلاقاً درست است و داشتن انگیزه^{۳۸} برای انجام آن عمل وجود دارد. به بیان دیگر این تز بیانگر یک صدق مفهومی راجع به احکام اخلاقی است و بیان می‌دارد که وقتی شخص معقولی^{۳۹} حکم می‌کند که یک عمل اخلاقاً درست است، برای انجام عمل مربوطه نیز

⁴⁰ Is motivated

⁴¹ می‌توان مطلب را به نحو دیگری هم تقریر نمود. شخصی را تصور کنید که حکم به عملی اخلاقی نموده و با اینکه فردی معقول می‌باشد اما برای انجام عمل مربوطه برانگیخته نمی‌شود. تصور شخص مذکور، بر اساس تز "درون‌گرایی انگیزشی" که مایکل اسمیت مدافع آن است، مفهوماً پارادوکسیکال می‌باشد، یعنی این تصور واجد مفاهیمی سازگار نیست. در مقابل تز "درون‌گرایی انگیزشی"، تز "برون‌گرایی انگیزشی" وجود دارد که بر اساس آن تصور شخص معقولی که حکم به عملی اخلاقی نموده اما با این وجود برای انجام عمل مربوطه برانگیخته نمی‌شود، مفهوماً ممکن است. بحث در مورد این اختلاف خارج از هدف مقاله پیش روست، خواننده محترم می‌تواند برای اطلاع بیشتر در این مورد به Smith (1994) مراجعه نماید.

⁴² Philosophy of action

⁴³ Humean interpretation of action

⁴⁴ Desire

³⁷ Moral motivational internalism

³⁸ Motivation

³⁹ A rational agent

وجود ندارد (به این مطلب «تزیومی فعل» می‌گویند).

اسمیت پس از طرح سه گزاره ۱ و ۲ و ۳، به طور خلاصه چنین استدلال می‌کند که نظریه شناخت‌گرایی اخلاقی (یعنی گزاره ۱) با تزی «درون‌گرایی انگیزشی اخلاقی» (یعنی گزاره ۲) و تزی هیومی فعل (یعنی گزاره ۳)، در تناقض بوده و از آنجاکه به زعم اسمیت دلایل مستقلی به نفع تزی «درون‌گرایی انگیزشی اخلاقی» و تزی «هیومی فعل» در دست است وی نتیجه می‌گیرد که نظریه شناخت‌گرایی اخلاقی (یعنی گزاره ۱) باید کنار گذاشته شود. اکنون اجازه دهید تناقض مذکور را با استفاده از یک مثال شرح دهیم. فرض کنید که مریم فردی معقول است به این معنا که دارای افسردگی و یا بیماری جسمی و روانی خاصی نبوده، و در ضمن فرض کنید که وی حکم می‌کند که کمک به زلزله‌زدگان بم کاری اخلاقاً درست است. بر اساس گزاره ۱، این حکم بیانگر باور مریم مبنی بر اینکه کمک به زلزله‌زدگان بم کاری اخلاقاً درست است است. همچنین چون مریم فردی معقول بوده و حکم می‌کند که کمک به زلزله‌زدگان بم کاری اخلاقاً درست است، بر اساس ۲، مفهوماً این نتیجه حاصل می‌شود که وی برای انجام کمک به زلزله‌زدگان بم دارای انگیزه خواهد بود. از نتیجه مذکور یعنی این نتیجه که مریم برای انجام کمک به زلزله‌زدگان بم دارای انگیزه است بر اساس گزاره ۳، مفهوماً این نتیجه حاصل می‌شود که مریم دارای آرزوی کمک به زلزله‌زدگان بم است. اما این بدان معناست که باور مریم مبنی بر اینکه کمک به زلزله‌زدگان بم کاری اخلاقاً درست است، با آرزوی وی برای کمک کردن به زلزله‌زدگان بم، دارای رابطه‌ای مفهومی هستند

کدام از آنها به تنهایی برای انجام فعل (و یا به بیان بهتر داشتن انگیزه برای انجام فعل) کافی نیستند. توضیح آنکه باورها، به ما می‌گویند که وضعیت جهان چگونه است (به بیان دیگر باورها جهان را بازنمود می‌کنند). بنابراین آنها طرق مختلفی را که از طریق آنها می‌توان جهان را تغییر داد در اختیار ما قرار می‌دهند. اما آنها به ما نمی‌گویند که وضعیت فعلی جهان اصلاً عوض بشود یا خیر و اگر بله چه تغییر و یا تغییراتی باید در آن صورت گیرد. چیزی که بیانگر موارد مذکور است، آرزوی یک شخص است و نه باور وی. تزی هیومی می‌گوید که برای انجام یک عمل به غیر از باور، آرزو نیز مورد نیاز است. به عنوان مثال باور من به اینکه بازکردن درب یخچال من را به پارچ آب می‌رساند، برای انجام عمل باز کردن یخچال کافی نیست. برای این امر، به غیر از باور مربوطه، باید آرزوی دست پیدا کردن به آب را هم داشته باشم. به طریق مشابه از نظر تزی هیومی آرزوی صرف هم برای انجام یک عمل کافی نیست و در این خصوص به وجود باور هم احتیاج است. به عنوان مثال اگر من آرزوی دست پیدا کردن به آب را داشته باشم، این به تنهایی برای انجام عمل باز کردن درب یخچال کافی نیست. اگر من علاوه بر آن آرزو، دارای این باور هم باشم که بازکردن درب یخچال من را به پارچ آب می‌رساند آنگاه برای باز کردن درب یخچال اقدام خواهم کرد. پس به طور خلاصه بنا بر تزی هیومی فعل:

۳- داشتن انگیزه برای انجام یک عمل همیشه منوط به داشتن هم باور و هم آرزوست، درحالیکه باور و آرزو حالات ذهنی مجزا هستند به این مفهوم که هیچ رابطه مفهومی میان یک باور خاص و یک آرزوی خاص

۳- تز «درون‌گرایی انگیزشی» در حوزه معنا

بگوسیان (1989) در مقاله تأثیرگذار خود به نام «ملاحظات در باب تبعیت از قاعده»⁴⁵ در حین شرح و استدلال له تز هنجارمندی معنا، نکته تأمل برانگیزی در باب نسبت این نوع هنجارمندی و داشتن انگیزه برای انجام عمل بیان می‌کند؛ این بیان چنانکه ذیلاً توضیح خواهیم داد شبیه همان چیزی است که اسمیت در باب تز «درون‌گرایی انگیزشی اخلاقی» (یعنی گزاره ۲ در بالا) بیان می‌کند (به خاطر این مشابهت و همچنین برای سهولت در نام‌گذاری به تز مشابهی که بگوسیان در حوزه معنا مطرح می‌کند «تز درون‌گرایی انگیزشی معنایی» خواهیم گفت). ذیلاً نظر بگوسیان را در خصوص «تز درون‌گرایی انگیزشی معنایی» شرح داده و سپس این موضوع را بررسی خواهیم نمود که آیا بر این اساس می‌توان نظریه شناخت‌گرایی معنایی را مورد نقد قرار داد یا خیر.

بگوسیان (1989: 508-515) استدلال می‌کند که تز هنجارینگی معنا از این واقعیت قابل استحصال است که عبارات بامعنا دارای «شرط درستی»⁴⁶ در کاربرد هستند. به عنوان مثال، اگر 'میز' به معنای میز باشد آنگاه مفهوماً این نتیجه حاصل می‌شود که اطلاق 'میز' به یک شیء تنها و تنها وقتی درست است که آن شیء واقعاً میز باشد (یعنی اگر مثلاً 'میز' را به چیزی که میز نیست اطلاق کنیم، اطلاق نادرستی انجام داده‌ایم)؛ وجود شرط درستی برای کاربرد یک عبارت با معنا مثل 'میز' بر اساس استدلال بگوسیان، مستلزم قیوداتی هنجارین برای اطلاق آن عبارت است. برای درک مطلب اخیر دوباره مثال مریم را در نظر بگیرید که وی از 'میز' میز را مراد می‌کند. بر اساس استدلال بگوسیان اولاً این

چراکه توانستیم از اولی مفهوماً دومی را استخراج نماییم. به بیان دیگر این به معنای وجود رابطه‌ای مفهومی میان باوری خاص (یعنی این باور مریم که کمک به زلزله‌زدگان بم کاری اخلاقاً درست است) و آرزویی خاص (یعنی این آرزوی مریم که وی می‌خواهد به زلزله‌زدگان کمک کند) است. اما واضح است که مطلب اخیر با تز هیومی فعل در تناقض است چراکه این تز منکر وجود رابطه مفهومی میان یک باور خاص و یک آرزوی خاص است. از آنجاکه که به زعم اسمیت دلایل مستقلاً به نفع تز «درون‌گرایی انگیزشی» و تز «هیومی فعل» در دست است، لذا باید دست از این نظر که حکم صادر شده توسط مریم (یعنی این حکم که کمک به زلزله‌زدگان بم کاری اخلاقاً درست است)، بیانگر باور مریم است دست برداریم (یعنی دست از نظریه شناخت‌گرایی اخلاقی برداریم).

در مابقی مقاله ما به موضوع اصلی مورد بحثمان یعنی امکان توسعه استدلال «درون‌گرایی انگیزشی» مایکل اسمیت به حوزه مباحث مربوط به معنا خواهیم پرداخت. استدلال می‌نماییم حتی با فرض صحّت استدلال «درون‌گرایی انگیزشی» اسمیت در فرااخلاق نمی‌توان استدلال مشابهی در حوزه معنا اقامه نمود. برای طرح این مطلب ابتدا لازم است بررسی کنیم که این استدلال مشابه در حوزه معنا دارای چه مقدمات و مدعایی خواهد بود و سپس در مورد درستی یا نادرستی این استدلال بحث خواهیم نمود. این مطلب را در دو بخش بعدی مقاله مطرح می‌نماییم.

⁴⁵ The rule following considerations

⁴⁶ Correctness condition

انگیزه برای انجام عمل مربوطه (یعنی اطلاق عبارت 'میز' فقط به چیزهایی که واقعاً میز هستند) وجود دارد. چنانکه در بالا هم بیان شد نام این نظر بگوسیان را «تز درون‌گرایی انگیزشی معنایی» گذاشتیم. طرح این تز توسط بگوسیان این سوال را به ذهن متبادر می‌کند که آیا می‌توان بر اساس این تز، علیه تز شناخت‌گرایی معنایی استدلال نمود یا نه. این سوال را در بخش بعدی مقاله بررسی خواهیم نمود؛ به بیان دیگر در بخش بعدی مقاله این مسئله را بررسی می‌کنیم همانطور که مایکل اسمیت بر اساس تز «درون‌گرایی انگیزشی اخلاقی» علیه تز «شناخت‌گرایی اخلاقی» استدلال نمود، آیا ما نیز می‌توانیم بر اساس تز «درون‌گرایی انگیزشی معنایی» که بگوسیان مطرح نمود علیه تز «شناخت‌گرایی معنایی» استدلال نماییم یا خیر.

۴- استدلال «درون‌گرایی انگیزشی» در حوزه معنا؟

در بخش‌های قبلی مقاله این مطلب را توضیح دادیم که اسمیت با طرح استدلال «درون‌گرایی انگیزشی»، نادرستی تز «شناخت‌گرایی اخلاقی» را نتیجه می‌گیرد. برای یادآوری عرض می‌نمایم که بر اساس این استدلال، تز «شناخت‌گرایی اخلاقی» (یعنی گزاره ۱) و تز «درون‌گرایی انگیزشی اخلاقی» (یعنی گزاره ۲) و تز «هیومی فعل» (یعنی گزاره ۳)، یک مجموعه متناقض می‌باشند و از آنجاکه به زعم اسمیت دلایل مستقلی به نفع دو تز آخر در دست است وی نتیجه می‌گیرد که تز «شناخت‌گرایی اخلاقی» (یعنی گزاره ۱) باید به نفع دو تز دیگر کنار گذاشته شود. در این بخش استدلال می‌کنیم، حتی با فرض صحت استدلال اسمیت، نمی‌توان استدلال

مطلب بدین معناست که اطلاق این عبارت به یک شیء دارای شرط درستی است، یعنی:

- اطلاق 'میز' توسط مریم به یک چیز درست است اگر و تنها اگر آن چیز میز باشد.

ثانیاً از نظر بگوسیان عبارت 'درست' در جمله بالا بیانگر مفهومی هنجارین است (در این رابطه می‌توانید بنگرید به (Boghossian 2003: 35))؛ یعنی بر اساس استدلال بگوسیان شرط درستی فوق مستلزم آن است که:

- مریم باید 'میز' را به چیزی اطلاق کند اگر و تنها اگر آن چیز میز باشد.

این بیان بدان معناست که بگوسیان نیز به مثابه کریپکی معنا را هنجارین می‌داند. در مثال فوق بر اساس نظر بگوسیان این نکته که مریم از 'میز' میز را مراد می‌کند مستلزم این نکته است که مریم باید عبارت 'میز' را به شکل خاصی استفاده کند، و این نکته از نظر بگوسیان می‌تواند نقدی مهم بر نظریه تمایلی معنا محسوب شود. وی این نکته را به شکل زیر بیان می‌کند:

« [تئوری تمایلی معنا] نمی‌تواند نشان دهد که تمایلات رفتاری می‌توانند منجر به چیزی شوند که شرایط درستی نامیده می‌شود، چیزی که ما به طور ذاتی برای ارضای آن برانگیخته می‌شویم» (Boghossian 1989: 170).

اشاره بگوسیان به «چیزی که ما به طور ذاتی برای ارضای آن برانگیخته می‌شویم»، از نظر نویسنده مقاله پیش‌رو بدان معناست که تلقی وی از هنجارمندی معنا چیزی شبیه به «تز درون‌گرایی انگیزشی اخلاقی» مایکل اسمیت است. یعنی بر اساس نظر بگوسیان یک رابطه ضروری و مفهومی میان یک حکم معنایی (مثلاً اینکه مریم از 'میز' میز را مراد می‌کند) و داشتن

چیزهایی که آنها واقعاً میز هستند دارای انگیزه خواهد بود).

تذیه می فعل چنانکه قبلاً هم بیان شد ادعا می کند که:

***3-** داشتن انگیزه برای انجام یک عمل همیشه ناظر به داشتن هم باور و هم آرزو است، درحالیکه باور و آرزو حالات ذهنی مجزا هستند به این مفهوم که هیچ رابطه مفهومی میان یک باور خاص و یک آرزوی خاص وجود ندارد.

در گام بعدی نشان می دهیم که سه گزاره *1 و *2 و *3 یک مجموعه متناقض بوده و بنابراین اگر دلایل مستقلاً به نفع دو گزاره *2 و *3 در دست باشد می توان نتیجه گرفت که گزاره *1 کاذب است. برای درک مطلب فرض کنید مریم فردی معقول بوده و در ضمن حکم میکند که 'میز' به معنای میز است. بر اساس گزاره *1، این حکم بیانگر باور مریم مبنی بر این است که 'میز' به معنای میز است. همچنین چون مریم فردی معقول بوده و حکم می کند که 'میز' به معنای میز است، بر اساس *2 مفهوماً این نتیجه حاصل می شود که وی برای انجام عمل مربوطه یعنی اطلاق 'میز' فقط به چیزهایی که واقعاً میز هستند دارای انگیزه خواهد بود. نتیجه اخیر و همچنین گزاره *3 این نتیجه را به همراه دارد که مریم دارای آرزوی اطلاق 'میز' فقط به چیزهایی که واقعاً میز هستند است. اما این بدان معناست که باور مریم مبنی بر اینکه 'میز' به معنای میز است، با آرزوی وی برای اطلاق 'میز' فقط به چیزهایی که واقعاً میز هستند، دارای رابطه ای مفهومی هستند؛ چراکه توانستیم از اولی مفهوماً دومی را استخراج نماییم. به بیان دیگر این به معنای وجود رابطه ای مفهومی میان باوری

مشابهی در حوزه معنا ارائه نمود. این استدلال مشابه در حوزه معنا را «استدلال درون گرایشی انگیزشی معنایی» نامیده و ذیلاً استدلال می کنیم که این استدلال، استدلال درستی نیست.

برای بررسی استدلال «درون گرایشی انگیزشی معنایی»، ابتدا تذ «شناخت گرایشی معنایی» (یعنی گزاره *1 که ذیلاً خواهد آمد)، تذ «درون گرایشی انگیزشی معنایی» (یعنی گزاره *2 که ذیلاً خواهد آمد) و تذ «هیومی فعل» (یعنی گزاره *3 که ذیلاً خواهد آمد) را بطور جداگانه طرح و سپس استدلال خواهیم نمود که بر اساس آنها نمی توان نادرستی تذ «شناخت گرایشی معنایی» را نتیجه گرفت و لذا نتیجه نهایی آن خواهد بود که «استدلال درون گرایشی انگیزشی معنایی» استدلال نادرستی خواهد بود.

بر اساس تذ «شناخت گرایشی معنایی»، چنانکه در بخش مقدمه مقاله نیز توضیح دادیم:

***1-** یک حکم معنایی (مثل این حکم که 'میز' به معنای میز است) بیانگر باور شخص مربوطه است (این گزاره ناظر به تذ «شناخت گرایشی معنایی» است).

تذ «درون گرایشی انگیزشی معنایی» را در بخش قبلی مقاله بر اساس مدعای بگوسیان توضیح دادیم، یادآوری می کنیم که بر اساس این تذ:

***2-** صدقی مفهومی راجع به احکام معنایی آن است که: اگر شخص معقولی حکم کند که فلان عبارت دارای معنایی خاص است (مثلاً فرض کنید مریم حکم کند که 'میز' به معنای میز است) آنگاه وی برای انجام عمل مذکور دارای انگیزه خواهد بود (مثلاً در مثال ما مریم برای اطلاق 'میز' فقط به

عبارت دارای معنایی خاص است آنگاه وی برای انجام عمل مذکور دارای انگیزه خواهد بود. سناریوی معنایی ما از این قرار است:

تصور کنید مریم که شخص معقولی است حکم می‌کند که 'میز' به معنای میز است اما در عین حال فرد عجیب و دیوانه‌ای وی را تهدید می‌کند که باید واژه مربوطه را به صورت نادرست به کار ببرد (مثلاً واژه 'میز' را فقط به چیزهایی که صندلی و نه میز هستند اطلاق کند). در غیر این صورت وی را خواهد کشت. ضمناً فرض کنید مریم در فکر خودکشی یا از بین بردن خود نیست.

در این سناریو اگرچه مریم حکم به این مطلب نموده است که 'میز' به معنای میز است اما شهوداً مشخص است که وی برای حفظ جان خویش دارای هیچ انگیزه‌ای برای کاربرد درست واژه 'میز' (یعنی اطلاق واژه 'میز' فقط به چیزهایی که میز هستند) ناست؛ همچنین گفتنی است که عدم وجود چنین انگیزه‌ای در وی نشان دهنده نامعقول بودن وی نیست، چراکه شهوداً واضح است که نمی‌توان به شخصی که برای امر مهمی مثل حفظ جان خویش یک عبارات را به صورت نادرست استفاده می‌کند لقب نامعقول داد. نتیجه مهمی که با طرح سناریوی معنایی فوق می‌توان گرفت از این قرار است (این نتیجه در واقع همان مدعای اصلی ما در مقاله پیش روست):

(نتیجه): از آنجاکه در این سناریوی معنایی تصور شخص معقولی که حکم می‌کند که 'میز' به معنای میز است اما دارای هیچ انگیزه‌ای برای اطلاق واژه 'میز' به چیزهایی که واقعاً میز هستند نباشد، ممکن است لذا 2* (یعنی تز «درون‌گرایی انگیزشی معنایی»)

خاص (یعنی این باور خاص مریم مبنی بر اینکه عبارت 'میز' به معنای میز است) و و آرزویی خاص (یعنی این آرزوی مریم که وی می‌خواهد عبارت 'میز' را فقط به چیزهایی که واقعاً میز هستند اطلاق نماید) است؛ اما واضح است که این مطلب با تز هیومی فعل در تناقض است؛ چراکه این تز هیومی منکر وجود رابطه‌ای مفهومی میان یک باور خاص و یک آرزوی خاص است. این بدین معناست که سه گزاره 1* و 2* و 3* یک مجموعه متناقض هستند. در این صورت می‌توان چنین استدلال نمود که اگر دلایل مستقلی به نفع دو گزاره 2* و 3* در دست باشد آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که گزاره 1* باید به نفع دو گزاره دیگر کنار گذاشته شود (نام این استدلال را چنانکه در بالا ذکر شد «استدلال درون‌گرایی انگیزشی معنایی» گذاشتیم). مدعای اصلی ما این است که استدلال «درون‌گرایی انگیزشی معنایی» استدلال درستی نیست. دلیل این امر هم چنانکه استدلال خواهیم نمود آن است که:

2* تز نادرستی است؛

در این صورت واضح است که نمی‌توان بر مبنای 3* و 2* نادرستی 1* را نتیجه گرفت. برای درک چرایی این مدعا که 2* تز نادرستی است یک سناریوی ذهنی مطرح می‌نماییم (برای سهولت در بحث از این پس این سناریو را «سناریوی معنایی» می‌نامیم). هدف از طرح سناریوی معنایی آن است که نشان دهیم تصور شخص معقولی که حکم می‌کند که 'میز' به معنای میز است اما دارای هیچ انگیزه‌ای برای اطلاق واژه 'میز' به چیزهایی که واقعاً میز هستند نباشد، ممکن است لذا بر خلاف آنچه 2* ادعا می‌کند صدقی مفهومی راجع به احکام معنایی آن نیست که اگر شخص معقولی حکم کند که یک

تزدادرستی است و لذا نمی‌توان بر مبنای 3* و 2* نادرستی 1* (یعنی تزد «شناختگرایی معنایی») را نتیجه گرفت. به بیان دیگر استدلال «درون‌گرایی انگیزشی معنایی» استدلال درستی نیست.

اجازه دهید برای فهم بهتر نتیجه‌ای که از سناریوی معنایی گرفتیم، این سناریو را با سناریوی دوم و مشابه دیگری که در آن پای احکام اخلاقی، و نه احکام ناظر به معنا مثل سناریوی بالا، در میان باشد مقایسه نماییم (از این پس به این سناریو، «سناریوی اخلاقی» می‌گوییم). سناریوی اخلاقی ما از این قرار است:

تصور کنید که مریم شخصی است معقول و در ضمن وی حکم می‌کند که کمک کردن به زلزله‌زدگان شهر بم به لحاظ اخلاقی درست است، همچنین تصور کنید که در این سناریو فرد عجیب و دیوانه‌ای وی را تهدید به این مسئله می‌کند که اگر وی به افراد زلزله‌زده، مثلاً به فردی که در همان حال زیر آوار گیر افتاده است و درخواست کمک می‌کند، کمک کند وی را خواهد کشت. ضمناً فرض کنید مریم در فکر خودکشی یا ازبین بردن خود نیست.

در این سناریو اگرچه مریم ممکن است به خاطر تهدید شدن به قتل اقدام به کمک به فرد مربوطه نکند اما شهوداً به نظر می‌رسد که وی دارای نوعی درگیری ذهنی برای انتخاب میان دو انگیزه متعارض است؛ درگیری ذهنی مریم به این خاطر است که وی از یک طرف دارای انگیزه برای کمک به فردی است که زیر آوار درخواست کمک می‌کند و از سوی دیگر به این خاطر که توسط فرد دیوانه از این کار منع شده

دارای انگیزه برای عدم انجام این کار است. نکته کلیدی ما در رابطه با سناریوی معنایی و سناریوی اخلاقی ذکر شده در فوق آن است که حتی اگر واقعاً اینطور باشد که در سناریوی اخلاقی مریم دارای نوعی درگیری ذهنی برای انتخاب میان دو انگیزه متعارض باشد، درگیری ذهنی مذکور را در سناریوی معنایی شهوداً غایب می‌یابیم. به بیان دیگر هنگامی که مریم در سناریوی معنایی حکم می‌کند که 'میز' به معنای میز است اما در همان حال فرد دیوانه‌ای وی را تهدید به این مسئله می‌کند که وی می‌بایست واژه مربوطه را به صورت نادرست به کار برد و گرنه وی را خواهد کشت، واضح است که در این صورت مریم دیگر دارای درگیری ذهنی برای انتخاب میان دو انگیزه متعارض به منظور اطلاق درست و یا اطلاق نادرست واژه مذکور نخواهد بود. و باز به بیانی بهتر در این سناریوی معنایی، مریم اصولاً دارای انگیزه برای اطلاق درست واژه 'میز' نخواهد بود بلکه وی صرفاً برای حفظ جان خویش از تهدید فرد دیوانه برای کاربرد نادرست واژه 'میز' دارای انگیزه خواهد بود (مثلاً در مثال ما وی فقط برای اطلاق واژه 'میز' به چیزهایی که صندلی و نه میز هستند دارای انگیزه خواهد بود). از آنجاکه در سناریوی معنایی تصور شخص معقولی که حکم می‌کند که 'میز' به معنای میز است اما دارای هیچ انگیزه‌ای برای اطلاق واژه 'میز' به چیزهایی که واقعاً میز هستند نباشد، ممکن است. لذا 2* (یعنی تزد «درون‌گرایی انگیزشی معنایی») تزدادرستی است و لذا نمی‌توان بر مبنای 3* و 2* نادرستی 1* (یعنی تزد «شناختگرایی معنایی») را نتیجه گرفت.

ممکن است کسی در نقد استدلال ما بخواهد از گزاره 2* به این نحو دفاع نماید که اگر به سناریوی

مدعای فوق به خودی خود بیانگر ایده‌درستی است اما واضح است که نمی‌تواند نشان دهد که گزاره *2 نیز صادق است چراکه بر اساس *2 یک حکم معنایی (مثل این حکم که مریم حکم کند که 'میز' به معنای میز است) به تنهایی شخص مذکور را برای انجام عمل مربوطه برانگیخته خواهد نمود (مثلاً در مثال ما مریم را برای اطلاق 'میز' فقط به چیزهایی که آنها میز هستند برانگیخته خواهد نمود)، و این درحالیست که بر اساس نظر اعتراضی فوق انگیزش مذکور منوط به داشتن خواست یا آرزوی مستقل برای کاربرد درست عبارت مذکور است. از آنجاکه نظر اعتراضی فوق نمی‌تواند صدق *2 را نشان دهد، و از آنجاکه ما قبلاً علیه *2 استدلال نمودیم لذا نمی‌توان بر مبنای *3 و *2 نادرستی *1 (یعنی تز «شناخت‌گرایی معنایی») را نتیجه گرفت، بنابراین اعتراض فوق به استدلال ما وارد نیست.

به طور خلاصه در بالا دو استدلال مهم ارائه نمودیم. اول اینکه استدلال نمودیم که سه گزاره *1 و *2 و *3 یک مجموعه متناقض هستند، این بدان معناست که اگر دلایل مستقلاً به نفع دو گزاره *2 و *3 در دست باشد آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که گزاره *1 باید به نفع دو گزاره دیگر کنار گذاشته شود (نام این استدلال را چنانکه در بالا ذکر شد «استدلال درون‌گرایی انگیزشی معنایی» گذاشتیم). در گام بعدی استدلال نمودیم که *2 نادرستی است در این صورت واضح است که نمی‌توان بر مبنای *3 و *2 نادرستی *1 را نتیجه گرفت. بنابراین استدلال «درون‌گرایی انگیزشی معنایی» استدلال درستی نیست.

معنایی فوق قیدی اضافه نماییم مبنی بر اینکه مریم دارای خواست یا آرزویی مستقل بوده که موجب گردد وی برای اطلاق واژه 'میز' فقط به چیزهایی که واقعاً میز هستند دارای انگیزه باشد، آنگاه می‌توان چنین نتیجه گرفت که مریم در حالی که حکم می‌کند 'میز' به معنای میز است، دارای انگیزه برای اطلاق واژه 'میز' فقط به چیزهایی که میز هستند نیز خواهد بود. در این رابطه به عنوان مثال تصور کنید مریم به این دلیل خواستار اطلاق درست واژه 'میز' به چیزهایی که واقعاً میز هستند است که وی به دلیل عقاید شخصی که دارد معتقد است که اگر به هر دلیلی واژه‌ها را به طور نادرست بکار برد (مثلاً واژه 'میز' را به چیزهایی که صندلی هستند و نه میز اطلاق نماید). این عمل مصداق انتقال اطلاعات نادرست بوده و لذا در جهان پس از مرگ با عواقب بسیار سختی روبرو خواهد شد. تصور کنید که وی همچنین نمی‌خواهد پس از مرگ با عواقب سخت مذکور روبرو شود بنابراین مشخص است که مریم دارای انگیزه برای اطلاق واژه 'میز' فقط به چیزهایی که میز هستند خواهد بود. پس به طور خلاصه بر اساس این نظر اعتراضی:

اگر شخص معقولی حکم کند که فلان عبارت دارای معنایی خاص است (مثلاً فرض کنید مریم حکم کند که 'میز' به معنای میز است) آنگاه اگر وی خواست یا آرزوی مستقلی برای کاربرد درست عبارت مذکور داشته باشد آنگاه وی برای انجام عمل مذکور دارای انگیزه خواهد بود (مثلاً در مثال ما مریم برای اطلاق 'میز' فقط به چیزهایی که آنها میز هستند دارای انگیزه خواهد بود).

جمع بندی و نتیجه گیری

در این مقاله استدلال «درونگرایی انگیزشی» مایکل اسمیت را در حوزه فرااخلاق تشریح نمودیم. بر اساس این استدلال، نظریه «شناخت‌گرایی اخلاقی» و تز «درون‌گرایی انگیزشی اخلاقی» و تز «هیومی فعل» یک مجموعه متناقض بوده و از آنجا که به زعم اسمیت دلایل مستقلى به نفع دو تز آخر در دست است وی نتیجه می‌گیرد که نظریه شناخت‌گرایی اخلاقی باید به نفع دو تز دیگر کنار گذاشته شود. سوال مهمی که در این مقاله بررسی نمودیم آن است که با فرض درستی استدلال مایکل اسمیت، آیا می‌توان استدلال مشابهی در حوزه معنا مطرح نمود تا از این طریق کذب شناخت‌گرایی معنایی را نتیجه بگیریم یا خیر. نام این استدلال مشابه در حوزه معنا را «استدلال درونگرایی انگیزشی معنایی» گذاشتیم و استدلال نمودیم که این استدلال نادرست است. بدین منظور ابتدا استدلال نمودیم که تز «شناخت‌گرایی معنایی» و تز «درون‌گرایی انگیزشی معنایی» و تز «هیومی فعل» یک مجموعه متناقض بوده و لذا اگر دلایل مستقلى به نفع دو تز آخر در دست باشد آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که تز «شناخت‌گرایی معنایی» باید به نفع دو گزاره دیگر کنار گذاشته شود. در گام بعدی استدلال نمودیم که تز «درون‌گرایی انگیزشی معنایی» تز قابل قبولی نیست در این صورت واضح است که نمی‌توان کذب شناخت‌گرایی معنایی را نتیجه بگیریم. بنابراین استدلال درونگرایی انگیزشی معنایی استدلال نادرستی است.

منابع

- کلاتتری، سید علی. (۱۳۹۳): بازنگری شعار ویلیامز که باور ناظر به هدف صدق است، شماره ۱۷، صص ۷۶-۶۳.
- Boghossian, P. (1989): *The Rule-Following Considerations*, reprinted in Miller and Wright 2002.
- Boghossian, P. (2003): *The Normativity of Content*. *Philosophical Issues*, 13: 31-45.
- Brandom, R. (1994): *Making It Explicit* (Cambridge MA: Harvard University Press).
- Egger, D. (2015): *The motivation argument and motivational internalism*, *Philosophical Studies*, 172: 2445-2467.
- Fodor, J. (1990): *A Theory of Content and Other Essays* (Cambridge MA: MIT Press).
- Hattiangadi, A. (2007): *Oughts and Thoughts: Scepticism and the Normativity of Content* (Cambridge MA: MIT Press).
- Kripke, S. (1982): *Wittgenstein on Rules and Private Language*. Cambridge: Harvard University Press.
- McDowell, J. (1984): *Wittgenstein on Following a Rule*, reprinted in Miller and Wright 2002.
- Miller, A. (2003): *An Introduction to Contemporary Metaethics* (Cambridge: Polity Press xi +314pp.)
- Miller, A. (200۷): *Philosophy of Language*, Montreal and Kingston: McGill-Queens University Press.
- Miller, A. (2011): *Semantic Realism and the Argument from Motivational Internalism*, in R. Schantz (ed) *What is Meaning?* (De Gruyter).
- Wright, C. (2001): *Rails to Infinity* (Cambridge MA: Harvard University Press).
- Williams, B., (1973). *Deciding to Believe*, In his *Problems of the Self*. Cambridge: Cambridge University Press.